

گفتار علوم اجتماعی در ایران به سوی توازن

دکتر حمیدرضا جلابی پور

من در این فرصت کوتاه کوشش می‌کنم به عنوان یکی از علاقه‌مندان به آموزش و تحقیقات علوم اجتماعی ارزیابی خود را از فرآیند آموزش و تحقیقات علوم اجتماعی (یا گفتار علوم اجتماعی) در ایران در ۱۳ فرآز زیر آرایه دهم. هشت فرآز این ارزیابی به تغییرات مثبت گفتار علوم اجتماعی اشاره دارد و پنج فرآز آن به وجه آسیب‌شناسانه این فرآیند توجه می‌کند.

تغییرات مثبت

۱- شکاف بین خاستگاه‌های دوگانه رشد گفتار علوم اجتماعی نسبت به دهه‌های گذشته دارد کمتر می‌شود. علوم اجتماعی در ایران دو خاستگاه جداگانه داشته است. یکی خاستگاه رسمی، دانشگاهی و حکومتی است. این سازمان رسمی بیشتر در پی آموزش و تربیت دانشجویانی بوده است که بتوانند نیروی مورد نیاز دستگاه‌های بوروکراتیک و اداری و رو به رشد حکومت و دولت را در ایران معاصر و مدرن تامین کنند. با دید خوشبینانه می‌توان گفت قصد این بوروکراسی ایجاد امنیت، رفاه و نوعی نوسازی، ترقی و پیشرفت برای جامعه بوده است. به بیان دیگر در این خاستگاه حامیان نظام دانشگاهی بیشتر به دنبال بالا بردن مهارت‌های عملی و ابزاری دانشجویان بودند نه بالا بردن بینش و دانش دانشجویان براساس «نظام معرفتی مدرن و ارزش‌های متناظر با آن» که ریشه در آرای متفکران خردگرای عصر روشنگری دارد. خاستگاه دوم علوم اجتماعی خاستگاه مدنی، انتقادی روشنفکران نوگرا بود که به دنبال نقد و تغییر وضع موجود جامعه (که غیر قابل دفاع بود) بودند که فریدون آدمیت از برجسته‌ترین محققانی بود که این خاستگاه را به ایرانیان معرفی کرد. بستر کاری این روشنفکران دانشگاه و حمایت حکومتی نبود بلکه بیشتر کارشان معطوف به روشنگری در میان افکار عمومی جامعه و با حمایت نهادهای مدنی از آنها بوده است. دیدگاه این روشنفکران بیش از آنکه رواج آموزش‌های عملی، مهارتی و ابزاری باشد، رواج آموزش‌هایی بود که متاثر از انسان‌گرایی، نظام معرفتی جدید و متاثر از فکر عصر روشنگری بود. اینها هم مثل دسته اول به دنبال روشنگری، تغییر و تحول فرهنگی، اجتماعی و سیاسی برای کل جامعه ایران بودند نه فقط دولت.

در دهه‌های گذشته بین این دو خاستگاه دره عمیقی وجود داشت زیرا دسته اول به دنبال تحکیم حکومت و دسته دوم به دنبال نقد ریشه‌ای و نحوی (و حتی انقلاب) بودند. تغییراتی که در فرآزهای بعدی به آن اشاره می‌شود در دهه‌های اخیر شرایطی را فراهم کرده که این دو خاستگاه تولیدی گفتار علوم اجتماعی را به هم نزدیک کرده است. علامت آن این است که هم‌اکنون ما در ایران هم با دانشگاهیان درگیر با مسائل عمومی

جامعه سروکار داریم و هم روشنفکرانی را داریم که کارهای آنها روی فضای فکری و آموزشی دانشگاه تاثیرگذار است.

همینجا جا دارد از پایه‌گذاران رشته‌های علوم اجتماعی مثل دکتر مهدوی، غلامحسین صدیقی، احسان نراقی و مشوقین این رشته مثل آریان‌پور در دسته اول و از روشنفکرانی که مروج اندیشه اجتماعی و انتقادی (از روشنفکران قبل از مشروطه تا مرحوم شریعتی) بودند، به دیده احترام یاد کنیم. این دو جریان، گفتار علوم اجتماعی در ایران را در مسیر «تمهید» این رشته به راه انداختند و امیدواریم روزی کشور ما مثل هند و سایر کشورهای صنعتی به مسیر و مرحله «تراکم» گفتار علوم اجتماعی برسد. (این که ثمره کار گفتار علوم اجتماعی در ایران خیلی از افراد را راضی نمی‌کند بیش از آنکه دلیل معرفتی داشته باشد، دلیل سیاسی دارد. زیرا در ایران مخالفان بنیادگرای علوم انسانی تکیه به امکانات جامعه مدنی ندارند بلکه بیشتر ذیل یک نگاه امنیتی تکیه بر امکانات دولت پنهان دارند. از این رو همه باید به یاد داشته باشیم وقتی از فرایندگفتار علوم اجتماعی صحبت می‌کنیم با توجه به این مخالفان در این فرایند است. ما در فضای سوییچ صحبت نمی‌کنیم.)

۲- هم‌اکنون در فضای عمومی ایران اندیشه‌ورزی جامعه‌شناسانه، جمعیت‌شناسانه و مردم‌شناسانه به راه افتاده است. تداوم این «جامعه‌شناسیدن» در آینده می‌تواند به «داشتن اندیشه جامعه‌شناسانه» از سوی ایرانیان کمک کند. ما هنوز در مرحله «تمهید» گفتار علوم اجتماعی در ایران هستیم و به مرحله «تراکم» گفتار علوم اجتماعی نرسیده‌ایم. لذا این انتقاد مخالفان بنیادگرای علوم اجتماعی در ایران که می‌گویند پس از ده‌ها سال آموزش جامعه‌شناسی، هنوز در ایران «اندیشه جامعه‌شناسانه» ایرانی نداریم، پس علوم اجتماعی به درد نمی‌خورد نقد بی‌ربطی است. درست مثل این است که بگوییم چون علوم پزشکی در ایران علم ایرانی نیست آن را رد کنیم و از آن استفاده نکنیم. الان مهم این است که در ایران «جامعه‌شناسیدن» یا تحقیقات جامعه‌شناسانه به راه افتاده است و این خود مقدمه‌ای است که در آینده ایران ما بتواند اندیشه‌های جامعه‌شناسانه توسط ایرانیان هم داشته باشد.

۳- من به یاد دارم سه، چهار دهه پیش بخش قابل توجهی از نیروهای اجتماعی برای رویارویی با مشکلات و آسیب‌های اجتماعی به نسخه‌های ناسیونالیستی یا سوسیالیستی یا اسلام سیاسی مراجعه می‌کردند. الان اغلب نیروهای اجتماعی و حکومتی برای رویارویی با آسیب‌های اجتماعی به علوم اجتماعی و تحقیقات متناظر با آن مراجعه می‌کنند. این تغییر چنان قوی است که حتی موج حکومتی ضد علوم انسانی در دولت نهم و دهم نتوانست در فرآیند این تغییر اثر قابل توجهی بگذارد، اگرچه همچنان که خواهیم گفت اخلاص ایجاد کرده است.

۴- بخش قابل توجهی از گفتار علوم اجتماعی گفتاری انتقادی است. ولی جالب اینکه هم‌اکنون گفتار منتقدانه اجتماعی هم از «نقد» فراتر رفته و به «بازسازی جامعه» نیز فکر می‌کند. بهترین علامتی که این تغییر گفتار را نشان می‌دهد این است که چهار دهه پیش از دل گفتار انتقادی «انقلاب» بیرون آمد و حاملان گفتار انقلابی توجه زیادی به پس از انقلاب و پیامدهای آن برای بازسازی جامعه نداشتند، اما هم‌اکنون از درون گفتار انتقادی علوم اجتماعی به جای انقلاب گفتار «اصلاحات» غلبه بیشتری دارد. در گفتار اصلاحات نقد هست ولی فراتر از

نقد به بازسازی کم هزینه جامعه نیز فکر می‌شود. به بیان دیگر این گفتار به جای انقلاب به آسیب شناسی فرایند دولت - ملت سازی می پردازد.

۵- ما شاهد این هستیم که علوم اجتماعی و بخشی از اساتید از محدوده آموزش و تحقیق در دانشگاه‌ها بیرون آمده‌اند و در حوزه عمومی به مسائل عمده‌ای چون آسیب‌های اجتماعی، توسعه ناموزون و بدقواره، ضعف نهادهای مدنی، تقسیم کار اجتماعی نابهنجار، فرهنگ سیاسی غیر مدنی (و امور دیگر) می‌پردازند و با مخاطبان غیر دانشگاهی روبه‌رو می‌شوند. این تغییر به معنای ظهور جامعه‌شناسی مردم‌انگیز و پاپولیستی نیست بلکه به معنای ظهور جامعه‌شناسی مردم‌مدار (Public sociology) در ایران است. پیش از انقلاب جامعه‌شناسی مردم‌مدار ما گفتار انقلابی داشت ولی هم‌اکنون گفتاری اصلاحی دارد.

۶- تغییر مثبت دیگر این است که تحقیقات اجتماعی دارد به تدریج از بیماری «تعصب‌گرایی روش‌شناختی» عبور می‌کند. در گذشته تحقیقات دانشگاهی زیر سیطره روش‌های کمی (علیه روش‌های کیفی) بود. از دو دهه پیش به تدریج روند معکوس شد و سیطره روش‌های کیفی بر روش‌های کمی آغاز شد. در سال‌های اخیر به نظر می‌رسد علوم اجتماعی دارد از این تعصب‌گرایی روش‌شناختی خارج می‌شود و به نوعی تعادل می‌رسیم. بدین معنا که همه پذیرفته‌اند این «مساله تحقیق» است که «روش مناسب» آن را (چه کیفی، چه کمی یا ترکیبی) مشخص می‌کند وگرنه روش برای پز دادن نیست.

۷- علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی در ایران بیشتر از گذشته در نهاد «علم» جامعه‌شناسی جهانی درگیر شده است. الان جامعه‌شناسان ایران با اکثر چشم‌اندازهای مطرح در جامعه‌شناسی جهانی آشنا هستند و ارتباطات بین رشته‌ای بیشتر شده است. همچون جامعه‌شناسی جهانی در ایران مطالعات خوشه‌ای درباره توسعه پایدار، جامعه مدنی، جنبش‌های اجتماعی و آسیب‌های اجتماعی و فرهنگ سیاسی جدی تلقی می‌شود و تعصبات رشته‌ای کم شده است.

۸- ما هم‌اکنون در تحقیقات و ارزیابی‌های اجتماعی «توازن معرفتی» بیشتری می‌بینیم و این هم با جزم‌گرایی تعدادی از اساتید پیشین و هم با «نسبیت‌گرایی معرفتی» که ویژگی کارهای پست‌مدرن‌ها است، تفاوت دارد و یک پیشرفت در گفتار علوم اجتماعی به حساب می‌آید.

آسیب‌ها

۱- نخستین آسیب کم توجهی به عدم تعادل در اندیشه‌ورزی و جامعه‌شناسیدن نسبت به دو مدرنیته است. همه می‌دانیم و به تعبیر طرفداران مطالعات فرهنگی دال مرکزی گفتار علوم اجتماعی «مدرنیته» است. اما باید توجه داشت از زمان نهضت روشنگری ما شاهد دو نوع اندیشه‌ورزی در ربط با مدرنیته هستیم. یکی مدرنیته‌ای که از نهضت فکری و انسان‌گرایی «روشنگری» نشأت گرفته که نمایندگان آن ولتر، نویسندگان دایره‌المعارف و امثال کانت هستند. در این مدرنیته بر ارزش‌های جهانشمول مثل آزادی، برابری، برادری - خواهری و حقوق بشر تاکید می‌شود و از آزادی‌های فردی و اجتماعی دفاع می‌شود. مدرنیته دوم ریشه در متفکران «ضدروشنگری»

دارد و این اندیشه‌ها را می‌توان در آرای متفکرانی چون هردر، برک و اشپنگلر سراغ گرفت. این متفکران مدافع ارزش‌های جهانی و بشری نیستند و از نسبییت ارزش‌ها دفاع می‌کنند، نسبت به خردگرایی و دموکراسی بدبین‌اند و از نوعی ناسیونالیسم، نسبی‌گرایی و توفیق یک بعدی جمع بر فرد دفاع می‌کنند. جریان فاشیستی، راست افراطی و محافظه‌کار در غرب از آرای این مدرنیته «ضد روشنگری» تغذیه کرده و می‌کند. مهم این است در فضای فکری دانشگاه‌ها از نظر ترجمه و آموزش متون اندیشه‌ای میان این دو نوع مدرنیته یک تعادلی باشد نه اینکه «مدرنیته ضد روشنگری» سنگین‌تر شود. به عنوان مثال هم‌اکنون در ایران اکثر کتاب‌های مکتب فرانکفورت ترجمه و تبلیغ می‌شود در حالی که دو متفکر برجسته این مکتب (هورکهایمر و آدورنو) نازیسم و فاشیسم را به «روشنگری» نسبت می‌دهند نه جنبش ضد روشنگری. لذا این نگرانی به جا است که نکند داریم از تعادل میان آشنایی با روشنگری و ضد روشنگری خارج می‌شویم. الان به نظر می‌رسد کتاب‌های ضد روشنگری مثل دیالکتیک روشنگری، آثار فوکو، دریدا و کارل اشمیت دارد وزن بیشتری نسبت به کتاب‌های متفکران درجه اول روشنگری پیدا می‌کنند.

۲- آسیب دیگری که علوم اجتماعی را رنج می‌دهد تهاجم نرم، بی‌صدا و اداری بنیادگرایان ضد علوم انسانی به نقاط کانونی نظام دانشگاهی است. یکی از تهاجم‌ها خلع ید کردن عملی گروه‌های علمی و اساتیدشان از پذیرش اعضای جدید هیات علمی از میان فارغ‌التحصیلان برجسته است. در دوران احمدی‌نژاد شاهد بودیم عضو جدید به گروه‌های علمی پست می‌شد. کافی است به اندیشه پشت سر سه هزار بورسیه غیرقانونی توجه کنیم. توجیه این بود که اگرچه این بورسیه‌ها واجد شرایط علمی نیستند اما نیروهای متعهدی هستند که می‌توانند پس از فارغ‌التحصیلی نیروهای وفادار به نگاه ضد توسعه و ضد علوم انسانی را در دانشگاه‌ها تقویت کنند و زمینه‌ای فراهم شود تا نظام از لوٹ وجود علوم انسانی غربی به تدریج پاک شود!

۳- قلب تپنده دانشگاه استاد خوب است. ولی همچنان دانشگاه‌های ما نمی‌توانند شخصیت‌های برجسته در علوم اجتماعی را به دانشگاه برای تدریس جذب کنند یا برای تدریس به دانشگاه‌ها دعوت کنند. به عنوان مثال هم‌اکنون شخصیت برجسته‌ای در اندیشه سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی مثل حسین بشیریه همچنان باید دور از دانشگاه تهران باشد. همچنان دو استاد برجسته ایرانی ماکس وبر شناس در دانشگاه‌های امریکا (محمود واحد صدیقی) را نمی‌توانیم برای تدریس به ایران دعوت کنیم. چندین سال است علی پایا استاد روش‌شناسی از سفر به ایران محروم شده است (و دیگران). جالب اینکه این محرومیت‌ها در زمانی تشدید شده بود که دولت وقت ادعای مدیریت جهانی نیز داشت!

۴- آسیب بعدی ظهور تعارض جدیدی است که هنوز ابعاد و پیامدهای منفی آن برای علوم اجتماعی و جامعه ایران روشن نیست. این تعارض این است: از یک طرف آموزش علوم اجتماعی به طرف یک افزایش سریع کمی پیش می‌رود و این افزایش به شدت با انگیزه‌های مالی و تجاری عجین شده و از طرف دیگر بخش‌های قدرتمندی از مخالفان افراط‌گرای علوم اجتماعی با اتکا به امکانات رانتی به مقابله نرم و پنهان با علوم اجتماعی متعارف می‌پردازند و فرآیندهای جذب نیروهای شایسته را به بوروکراسی عمومی با اخلاص روبه‌رو کرده‌اند. نتیجه این

تعارض این است که جامعه با افزایش کسانی روبه‌رو است که صاحبان مدرک بالا و بیکار را تشکیل می‌دهند. پیامدهای زیانبار این تعارض بعدها روشن‌تر می‌شود.

۵- دانشگاه کنترل‌ناپذیر شده و لذا نگاه امنیتی به دانشگاه چندسالی به طور جدی در دستور کار قرار گرفته است. گفتیم از ابتدا یکی از خاستگاه‌های دانشگاه و رشد علوم اجتماعی آموزش و تربیت نیروی انسانی برای بوروکراسی حکومت با حمایت همه‌جانبه حکومت بود. خواست حکومت افزایش مهارت عملی و ابزاری نه انتقادی دانشجوی بود. اما با توجه به رشد آموزش و نگرش انتقادی در علوم اجتماعی و با توجه به نزدیکی دو خاستگاه رسمی و مدنی علوم اجتماعی به هم و با توجه به رشد فضای آن لاین (که تعبیر مجازی برای آن تعبیر دقیقی نیست)، کنترل وجه انتقادی علوم اجتماعی برای حکومت غیرقابل اجرا شده است. لذا مدتی است که جناحی از قدرت از دانشگاه ترسیده و نگرش امنیتی بر دانشگاه‌ها حاکم شده است. این نگرش امنیتی یکی از موانع رشد و تاثیر مثبت علوم اجتماعی در بستر توسعه پایدار و همه‌جانبه (یا توسعه درون‌زا و جهان‌نگر) جامعه ایران است. زیرا مهم‌ترین عنصری که می‌تواند آسیب‌های فضای آموزش و تحقیقات و گفتار علوم اجتماعی را درمان کند وجود یک «عرصه عمومی نقد و بررسی امن» و فعال بودن صاحب نظران و علاقه‌مندان در این عرصه است نه اعمال نگاه امنیتی از بالا بر دانشگاه‌ها.

جمع‌بندی

چرا گفتار علوم اجتماعی در ایران به سوی تعادل در حرکت است؟ اینکه گفتار علوم اجتماعی دیگر در انحصار نگاه ابزاری و رسمی نیست و نگاه انتقادی رشد فزاینده دارد؛ اینکه شکاف میان خاستگاه رسمی و حکومتی و انتقادی و مدنی علوم اجتماعی دارد کم می‌شود؛ اینکه علوم اجتماعی از سیطره «تعصب‌گرایی روش‌شناسی» دارد آزاد می‌شود؛ اینکه حذف و کنترل فضای علمی در محیط واقعی علوم اجتماعی (با رشد فضای فکری و آن لاین) دارد تاثیر خود را از دست می‌دهد؛ اینکه گفتار علوم اجتماعی فقط در سطح انتقاد نمانده و به سطح بازسازی نیز توجه می‌کند و نگرش اصلاحی بر نگرش انقلابی در عرصه عمومی و ایران امروز غلبه پیدا کرده است، همگی علایمی است که این نوید را می‌دهد که گفتار علوم اجتماعی در ایران به سمت تعادل و توازن پویا دارد حرکت می‌کند. امیدواریم همراه با این حرکت تعادلی در گفتار علوم اجتماعی، دولت روحانی پس از ترمیم ویرانی‌های دوره دولت نهم و دهم نیز به طرف یک دولت توسعه‌گرا حرکت کند؛ آموزش و پرورش و رسانه‌های ایران شهروندان ایران را به سوی شهروندانی آگاه، اخلاقی و ماهر نیز سوق دهند. تا بدین‌سان جامعه ایران بتواند با تقویت جامعه مدنی توانی پیدا کند و بتواند معضلات عظیمی که در پیش روی جامعه ما است (مثل خطر فرسایش فزاینده اقلیم ایران، آسیب‌های اجتماعی، بحران اخلاقی جامعه، ضعف مردم‌سالاری و...) را توانا‌تر پشت سر بگذارد. ان‌شاءالله.